

روباهایی که می‌آیند

ساسان گلفر
cinemaglobe.blogfa.com

زندگی دوکانه گربه

■ غیر از ماجرای هیجان‌انگیز یک گربه با زندگی دوکانه، سفیدبرفی شمشیر به‌دست وژنرال یازنشسته وطن پرست مکزیک‌ی ورودادهای خنده‌دار دبیرستان این هفته مسایل شوخی و جدی دیگری نیز در فیلم‌هایی مثل «پنج‌دوربین شکسته»، «پیرانا سه بعدی»، «والاندِر» و مستندهای «شریل وایت: آرزو کن دور بمانم» و «سازمان ملل من» مطرح شده است که فرصت نشد آنها را معرفی کنیم.

■ ■ ■

یک گربه در پاریس



A Cat in Paris (Une vie de chat)

گربه‌ای دست‌آموز با زندگی دوگانه، روزها همراه یک دخترپچه کوچولو به نام زویی است و شب‌ها روی بام‌های پاریس می‌چرخد. یک شب این گربه به دست گنگستری می‌افتد که نقشه سرقت یک مجسمه را کشیده و ماجراهای اکروباتیک دلپره‌آوری بر فراز نوتردام به وجود می‌آید. ژان لوپ فلچپولو و آلن گائیل در این فیلم نامزد جایزه بهترین انیمیشن بلند اسکار را کارگردانی کرده‌اند و مارسیا گی هاردن، آنجلیکا هیوستن و متیو موداین از صداپیشگان نسخه انگلیسی‌ی زبان فیلم هستند که محصول ۲۰۱۰ بلژیک، سوئیس، فرانسه و هلند است با زمان نمایش ۷۰ دقیقه و درجه بی‌جی‌اِی اکران.

سفیدبرفی و شکارچی



Snow White and the Huntsman

داستان مشهور برادران گریم در این بازخوانی ابعاد هراس‌آور و بسیار تاریکی به خود گرفته است. کریستین استورات در نقش سفیدبرفی باید با چارلیز ترور در نقش ملکه شیطان صفت بجنگد و کریس همزورورت (بازیگر نقش «تور») قرار است سفیدبرفی را بکشد. روبرت سندرز فیلم را کارگردانی کرده و گروهی از فیلمنامه‌نویسان، از جمله حسین امینی و جان لی هنسکاک فیلمنامه را نوشته‌اند. بازیگرانی ماندنی ری‌وینستن، یان مک شین، ادی ایزاره، باب هالسکینز، توبی جونز، بسم کلفلین و استیون گراهام در این فیلم ۱۲۷ دقیقه‌ای دارای درجه بی‌جی‌اِی ۱۳ حضور دارند.

برای افتخاری بزرگ‌تر



For Greater Glory

جنگ داخلی مکزیک در آخرین سال‌های دهه ۱۹۲۰ و مردان و زنانی که برای آینده کشورشان قدم در راهی پرخطر گذاشتند، در کانون این درام تاریخی جنگی قرار گرفته است که مایکل لاول فیلمنامه‌اش را نوشته و دین رایت کارگردانی کرده است. اندی گارسبیا در ابتدا از ورود به جنگی که در گرفته، پرهیز می‌کند اما به‌زودی به رهبر مقاومت علیه یک قدرت ستمگر و بیرحم بدل می‌شود. اولا لئونگوریا، پیتر اوتول و اسکار آیزاک از دیگر بازیگران این فیلم ۱۴۳ دقیقه‌ای هستند.



تایلر (بیلین ویور) مرد مجردی است که به دوست درمانده خود قوانین زندگی بدون تلقی‌خاطر و پرهیز از هر گونه دلبستگی زیاد می‌دهد اما ظاهراً این قوانین برای مدتی طولانی قرار نیست که رعایت شوند. فیلم کمدی «قانون شش ماهه» را بیلین ویور نوشته و کارگردانی است. مارتین استار، تالالی مورالس و پاتریک آنامز از دیگر بازیگران هستند. زمان نمایش فیلم صد دقیقه است.



High School

وقتی مدیر یک کالج در پایان سال تحصیلی تصمیم می‌گیرد نسبت اعتیاد از دانش‌آموزان بگیرد، گروهی از دانش‌آموزان که بورسیه تحصیلی خود را در خطر می‌بینند نقشه‌ای برای فرار از در‌سر طرح می‌کنند اما مساله پیچیده‌تر می‌شود. آدرین برودی، شان مارکونت، کالین هنکس و مایکل چیکلیس از بازیگران این فیلم کمدی هستند که جان استالبرگ کارگردانی کرده و فیلمنامه‌اش را با همکاری استیون سلسکو نوشته است. زمان نمایش فیلم ۹۲ دقیقه است.

سینمای جهان

گفت‌وگو با روبرت سندرز، کارگردان فیلم «سفیدبرفی و شکارچی»

نیازی به جراحی پلاستیک نیست

کریستینا رادیش / ترجمه: سعید شجاعی‌زاده



کسین Cinema

■ **قصه پشت پرده مابقی شخصیت‌ها چیست؟**

همه شخصیت‌ها پیش‌زمینه داستانی غنی دارند.

همه آنها در زندگی چیزی بزرگ را از دست داده‌اند. مثلاً ملکه، یک قلمرو پادشاهی را داشته و حالا خیلی چیزها را از دست داده است. او خانواده و قبیله‌اش را از دست داده و راحل دامه زندگی‌اش را در سلطنت کردن یافته است. مانند یک اسب ترواز یک مملکت به مملکت دیگری می‌رود و همه این سرزمین‌ها را با حکومت خود از درون خالی می‌کند. او مانند یک پری دریایی است که به هر جا می‌رود، مردمان آنجا را با زیبایی خودش جذب می‌کند. کوتوله‌ها همه چیزشان را از دست داده‌اند. آنها در معادن کار می‌کنند. آنها کاشفان بااستعداد معادن طلا هستند که نور را در تاریکی می‌بینند. روزی وقتی آنها از معادن بیرون می‌آیند، دنیا برایشان تیره می‌شود و تمام مردمان هم نژادشان را از دست می‌دهند. مرد شکارچی هم همسرش را از دست داده است. سفیدبرفی هم یک پادشاهی را از دست داده، پدر و مادرش را از دست داده و عشق مردمان نسبت به خودش را هم از دست داده است. هرکسی در این داستان به نوعی و از طریقِ چیزی را از دست داده است.

■ **دورانی بود که قصه‌های**

پریان متعلق به دنیای ادبیات

بودند اما این روزها این آثار در

هالیوود آثار جذابی هستند. چرا

احساس کردید الان وقت خوبی

برای بازسازی چنین قصه‌ای

است؟

اینها به صورت دورهای پیش می‌آید. الان دوره ابرقهرمان‌ها و فیلم‌های در ابعاد عظیم است. کارگردان‌ها معمولاً دنبال چیزی می‌گردند که در موردش می‌دانند، حالا ممکن است کتاب کمیک باشد یا یک داستان افسانه‌ای این طور پیش آمده که الان دوره خوبی برای ساختن داستان‌های پریان شده است. البته مساله اقتصادی هم در میان است. وقتی فیلمی با این فضا پول زیادی می‌سازد همه به این قطار موفقیت سوار می‌شوند! تهیه‌کننده فیلم ما تهیه‌کننده فیلم «آلیس در سرزمین عجایب» نیز بوده و حالا دوباره تلاش کرده است تا روی یک داستان افسانه‌ای دیگر کار کند.

■ **به نظر شما تفاوت مضمون این فیلم با مضمون در فیلم «آلیس در سرزمین عجایب» چیست؟**

آن فیلم فضای توهم‌گونه‌ای داشت و براساس تکنولوژی CG بود و خیلی آن جهانی بود اما فیلم ما یک فضای واقعی دارد و یک فیلم بزرگ ماجراجویانه است. فیلمی با شمشیرهای درخشان، قلعه‌ها و برج‌هایی بر فراز تپه‌ها، اسب‌های جنگی و لباس‌های جنگ. این یک قصه قرون وسطایی است. از آن نوع فیلم‌هایی که مردم دوست دارند؛ مثل «گلادیاتور» و «لارنس عربستان». این فیلم همان منظره‌های تأثیر‌گذار و یک دنیای تخیل‌برانگیز بزرگ دارد.



نقل شده‌اند. مضمونی که در فیلم ما وجود دارد همان احساس قصه اصلی را به ما می‌دهد. در این فیلم ما تماشاگران را با این مساله روبه‌رو می‌کنیم که چگونه انسان در زندگی با بعضی شرایط سخت مثل از دست دادن افراد یا مرگ کنار می‌آید. امیدوارم ما حالت سخنران‌های نصیحت‌گویی را که حرف‌های تکراری می‌زنند، نداشته باشیم. حکایت ما این است. امیدوارم چیزهای زیادی در فیلم باشد که مردم بتوانند درس‌های خودشان را از آن بگیرند. چیزی که ما می‌خواستیم، این بود که فیلمی بسازیم که مردم را تحت‌تأثیر قرار دهد و با آنها بماند. نمی‌خواستم فقط یک منظره زیبا و مسحورکننده باشد که وقتی شما از سالن سینما خارج و سوار تاکسی می‌شوید، یادتان برود. امیدوارم که مردم آن را به یاد داشته و چیزی از آن یاد گرفته باشند.

ما یک نمایش آزمایشی برای چند صد نفر ترتیب دادیم؛ در میان آنها جوانان هم زیاد بودند. بسیاری از واکنش‌ها به فیلم مثبت بود. آنها می‌گفتند ما دوست داریم بچه‌هایمان را به دیدن چنین فیلمی بیاوریم چون در این فیلم‌ها به آنها یاد نمی‌دهند که «این‌طوری تیراندازی کن یا این‌طوری با سرعت رانندگی کن». این فیلم پیام‌های اخلاقی زیادی دارد ولی نه این طوری که مثلاً بگوییم «این پیام اخلاقی فیلم برای شماس‌ت: نیازی نیست آرایش کنی، حتی نیازی به جراحی پلاستیک نداری. زیبایی در درون شماس‌ت!» درست است که اینها جزو مفاهیم فیلم ماست اما این‌گونه نیست که جاب زبیریم. و این پیام اصلی فیلم است.

■ **به نظر تان این فیلم مناسبی برای کودکان است؟**

بله. البته نه برای بچه‌های زیر شش سال! مشخصاً فیلم برای بچه‌هایی که کهنه‌هایی با عکس سفیدبرفی استفاده می‌کنند مناسب نیست! اما برای افراد هشت تا ۸۰ سال مناسب است. در فیلم برای هر کسی با هر سنی پیامی است.

■ **اولین برخوردتان با داستان سفیدبرفی چه بود و**

چه زمانی به جنبه‌های تلخ این قصه رسیدید؟

من قبل از اینکه فیلم «سفیدبرفی» شرکت دیزنی را ببینم، کتاب را خوانده بودم. البته فیلم دیزنی را هم دیدم. آن فیلم فضای تلخ و وحشتناکی داشت، مثل جایی که ملکه شیطان صفت می‌گوید «برای من قلبش، جگرش و شش‌هایش را بیاورید!» داستان خشنی است. در قصه اصلی، ملکه قلب، شش و جگر را می‌خورد و بعد متوجه می‌شود که اینها اعضای بدن یک گوزن بوده است. در پایان قصه هم «سفیدبرفی» او را به جشن عروسی دعوت می‌کند و رقص او به مرگش در کش‌هایی از فولاد ذوب‌شده می‌انجامد. این قصه‌ای با فضای تلخ است و ما هم سعی نکردیم از این تلخی دور شویم. دیزنی هم همین کار را کرد. آنها قصه را به نوعی دیگر به تصویر کشیدند اما مضمون اصلی هر دو فیلم در واقع یکی است.

■ **عناصر شاخصی در داستان سفیدبرفی هستند**

مثل آینه و سیب. از این عناصر چگونه در این فیلم استفاده کردید، با توجه به اینکه می‌خواستید فیلم واقعی جلوه کند؟

باید به ریشه این ایده بپردازید. آینه چه ارتباطی با شخصیت ملکه در فیلم دارد؟ چرا از آینه چنین چیزهایی را می‌پرسد؟ آینه به او چه می‌گوید؟ سیب نماد چیست؟ برمی‌گردیم به مساله حکایت‌ها. در این فیلم تصاویر ایینی زیادی دیده می‌شود. اگر شما نوشته‌های فریود یا یونگ را خوانده باشید در این تصاویر نمادین مفاهیم بی‌شماری پیدا می‌کنید. تصاویر ایینی، سیب، ماری روی درخت و جنگل تاریک، دنیایی بسیار غنی است. ما هنوز هم از جنگل‌های تاریک به دلایل عجیبی می‌ترسیم. درخت‌ها و پرندگان ترسناک نیستند، اما اگر کسی را داخل جنگل تاریکی قرار دهیم قطعاً می‌ترسد.

■ **گونه سفیدبرفی را به یک شاهزاده خانم جنگجو تبدیل کردید؟ این چه چیزهایی به جنبه اسطوره‌ای قصه اضافه می‌کند؟**

در مورد این شخصیت، پرسنس جنگجو بودن یک ویژگی بیرونی است نه درونی. او لباس جنگ به تن می‌کند اما یک‌دفعه شبیه خواهرخوانده‌بروسی نمی‌شود! بلکه این لباس را برای محافظت از خودش می‌پوشد. و ضم باید ملکه را بکشد. او از آن شخصیت‌هایی نیست که سر مردم را از تن‌شان جدا کند. به ناگهان این مهارت‌ها را به دست نیآورده؛ این یک مهارت مادرزادی و دفاعی است. می‌داند که باید کسی را بکشد. این فکر برای او تفرانگیز است و آن شمشیر خیلی سخت در دست او جای می‌گیرد.

■ **چه شد که تصمیم گرفتید از هشت کوتوله به جای هفت کوتوله استفاده کنید؟**

واقعاً نمی‌دانم. عجیب است که چطور بعضی اوقات این اتفاق‌ها می‌افتد. این‌طور نبود که بگوییم «ما حتماً باید هشت کوتوله داشته باشیم.» گفتیم «بی‌خیال، بیایید هشت کوتوله داشته باشیم.» مانی خواستیم به این وسیله از فیلم ساخته دیزنی متمایز باشیم فقط می‌خواستیم یک کوتوله اضافه کنیم.

■ **چه نقشی در فیلم بازی می‌کنند؟**

آنها گروهی از موجودات هستند که همه چیزشان را از دست داده‌اند و تحت‌تأثیر سفیدبرفی تصمیم گرفته‌اند که برای بازگرداندن غرورشان بجنگند و به سفیدبرفی کمک کنند تا به پادشاهی برسد. آنها بانمک هستند اما این یک کمدی اسلب استیک نیست. در صحنه‌ای ری وینستن در نقش یکی از کوتوله‌ها در یک سخنرانی تمثیلی دربارۀ اتفاقی که برای آنها به عنوان یک قوم افتاد، از ته دل صحبت و بعد فرار می‌کند و موقعیت بانمکی ایجاد می‌کند. آنها یک دار و دسته هیستریک هستند.

منبع: Collider.com

چشم‌اندازی در مه

نگاهی به فیلم «سفیدبرفی و شکارچی»

کوتوله‌ها دیگر آواز نمی‌خوانند

دیوید ادلستاین

■ وقتی دختر کوچولوی یکی از دوستانم این اواخر از تماشای فیلم «شاهزاده خاتم عروس» سال ۱۹۸۷ راب راینر که هجویه‌ای بر قصه‌های پریان بود، ناراحت شده بود چون «گل لاله» زیبایی که نقش او را رابین رایت بازی می‌کرد کمترین کمکی به قهرمان داستان نمی‌کرد تا آذهای گنده داستان را از میان ببرد، متوجه شدم که ما از یک پل عبور کرده‌ایم؛ این روزها دیگر دوشیزه خانم‌های به نام افتاده را قرار نیست مردان خوش‌قیافه نجات بدهند، حداقل تا آن زمان که این آقایان ثابت نکرده‌اند که از عهده نجات‌دادن خوندشان برمی‌آیند. «سفید برفی و شکارچی» که تازه‌ترین اقتباس از یکی از محبوب‌ترین قصه‌های پریان برادران گریم است، همان «سفید برفی» نیست که پدتران – و مهم‌تر از همه، عموتیان والت (دیزنی) – تعریف می‌کرد. این فیلم که به شکل کابوس گونه‌ای درنده‌خوینۀ است و در چشم‌اندازهای بیخ بسته و در گرماگرم نبردهای قرون وسطایی می‌گذرد و پر است از دهقانان به‌جان آمده و گرسنه، یک فیلم ترسناک تمام عیار است که «آلندارک»، «کنتس دراکولا» – فیلمی که در آن شخصیتی که نامش را به عنوان فیلم داده، ملهم از شخصیت واقعی الیزابت بئوری با حامی‌گرفتن در خون زنان جوان خود را جوان نگه می‌داشت – و سریال «بازی تاج و تخت» را به یاد می‌آورد. این فیلم همچنین به‌شدت تحت‌تأثیر تفکرات فمینیستی زیرکانه‌ای در این مورد است که چرا «سفید برفی» این همه مدت بر مسند قدرت مانده است و چرا این داستان وقتی که قهرمان زنش مادر سالار هیولاگونه خود را می‌کشد، بهتر جواب می‌دهد.

این مضمون در همان سکاس افتتاحیه بروز می‌کند که در آن ملکه راوناً (چارلیز ترور) تازه‌ترین



شاه خود را به قتل می‌رساند و چنین نجوا می‌کند که برای زنانی که انقبادی تاریخی را تحمل کرده‌اند، «زیبایی قدرت است». هرچه راوناً دارد به زیبایی او بستگی دارد و دوری نهایی برعهده صدای مردانه آینه‌ای از جنس طلای مذاب است که شکلی مشابه انسان به خود می‌گیرد. در اولین نسخه داستان برادران گریم، ملکه مادر سفیدبرفی بوده، نه نامادری او – گریم‌ها وقتی متوجه شدند که این خیلی برای خواننده‌ها سنگین است، تغییرش دادند. اما تنفر اولیه همچنان در این فیلم باقی مانده است. حسادت راوناً نسبت به سفیدبرفی (کریستین استورات) پیروده نیست. او واقعاً می‌خواهد قلب این دختر را بخورد و این را نتیجه طبیعی اجبار به شیردادن کودک در دنیایی می‌داند که مردان آن را به بیراهه کشانده‌اند. عطش این ملکه برای زیبایی، خودِ طبیعت را خشک و نابود می‌کند.

کریستن استورات بدیهی‌ترین گزینه برای نقش سفیدبرفی نیست. توجه داشته باشید که او چقدر از اینکه بخواهد مطابق معمول بازیگران زن رفتار کند، هم در فیلم‌ها و هم روی فرش قرمز، باخشنود است. دقیقاً به همین دلیل برای «این» سفیدبرفی مناسب است که در قصر زندانی شده و به ظاهرش توجهی نداشته؛ او منتاق و زیبایی درونی را دارد. از شکارچی (کریس همزورورت) – یک غمزده دایم‌الخمر که به سفیدبرفی یاد می‌دهد چطور حریف‌های خود را با اناختن وزنه‌شان روی چاقو به قتل برساند – می‌پرسد: «چطور فکر کنم؟ چطور مردها را رهبری کنم؟» او اصلاً با شوخی و خنده میانه‌ای ندارد و «سفیدبرفی و شکارچی» خلاف داستان‌های پریان این اواخر از قبیل



«گیر افتاده» و «آینه» آینه، حتی یک‌بار هم عمدی برای خنداندن ندارد و زبانش جدی است و بازیگرانش لبخند نمی‌زنند. نکته تکان‌دهنده اینکه کوتوله‌ها (که تعدادشان هشت‌تاست و آواز نمی‌خوانند) درباره کشتن سفیدبرفی و شکارچی جر و بحث می‌کنند و تکان دهنده‌تر آنکه چهره‌های‌شان را می‌شناسیم: «این دیگر چیست؟ یان مک شین، ری وینستن، ادی مارسل، توبی جونز، نیک فراست و باب هالسکینز کوچولو شده‌اند! چطور این کار را کرده‌اند؟» روبرت سندرز کارگردان از دنیای تبلیغات و بازی‌های Xbox آمده: کارش تا تصویر خوب است اما اصلاً نمی‌داند چکار کند تا تصاویر به جریان بیفتند و این به معنی شمشیربازی‌های بریده بریده و اسلوموشن‌های بدترکیب است. اما لحن بازاندیشه‌فیلم انقدر چشمگیر است که شما را تا به آخر نگه می‌دارد. ترور در آن رادی کلاه‌گونه باطراحی کالین آتوود ظاهر هراس‌آوری دارد. استورات اولین سفیدبرفی است که کامال میل حکم مردان و زنان را زیر پا می‌گذارد و علاقه‌ای به شاهزاده‌اش نشان نمی‌دهد. تقریباً می‌توانید صدای مادرشوهر آیندماش را بشنوید که می‌گوید: «منی توانا دغد نبیز، دمنی توانا طرف بشوید.»

منبع: نیویورک مگزین